

ابعاد گوناگون سیره امام کاظم علیه السلام

حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) نه تنها امام و پیشوای هفتم است،



مقدمه

حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) نه تنها امام و پیشوای هفتم است، بلکه الگویی بی نظیر در زمینه های اخلاقی، اجتماعی و سیاسی نیز بشمار می آید. ایشان یکی از شاخص ترین چهره ها در تاریخ اسلام است که سیره اخلاقی و رفتاری این امام همام می تواند معیاری برای نسل های امروز باشد.

حضرت امام کاظم (علیه السلام) به دلیل رفتارهای مملو از انسانیت، سخاوت و شکیبایی اش در برابر سختی ها، به «امام القلوب» شهرت دارد. ایشان نه تنها در جذب پیروان و دوستان خویش توفیق داشت، بلکه بی اعتنایان و حتی مخالفان نیز را با رفتارهای نیکو و احسان های خالصانه به خود جذب می کرد.

سیره سیاسی و اجتماعی این پیشوای بزرگ، نشان دهنده بُعد دیگری از حیات بابرکت ایشان است؛ جایی که در درون نظام سلطه و تحت فشارهای شدید خلیفه گان ستمگر، درک عمیق از انسانیت و مسئولیت اجتماعی را به نمایش گذاشت.

از طریق بررسی رفتارها و سیره این امام همام می توانیم درس های مهمی از محبت، گذشت و احسان را بیاموزیم و در شرایط کنونی خود به کار بندیم. در این نوشتار، به گوشه هایی از جاذبه های رفتاری حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) و ابعاد مختلف سیره ایشان پرداخته خواهد شد.

در ادامه، به بیان شمه ای از جاذبه های رفتاری حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام)، بخشی از سیره اخلاقی آن حضرت و نیز گذری کوتاه بر سیره سیاسی ایشان و در آخر نیز جستاری کوتاه بر سیره عبادی این امام همام خواهیم داشت.

الف) جاذبه های رفتاری امام کاظم علیه السلام

حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) جامع تمام خوبی های بود. به همین دلیل، در دل گروه های و نژادهای گوناگون جامعه اسلامی و حتی غیرمسلمانان نفوذ گسترده ای داشت.

برخی با دیدن عبادت های امام، بعضی با مشاهده بردباری و گذشت او، گروهی از رهگذر برطرف شدن گرفتاری های شان به دست امام و هم دلی حضرت با آنان، جذب او شده بودند. به هر حال، دل های مردم رو به سوی او داشت و به تعبیر ابن حجر، آن بزرگوار «امام القلوب»¹ بود. به طور کلی، امام با سه گروه مخاطب روبه رو بود: شاگردان و دوستان؛ بی اعتنایان؛ مخالفان و دشمنان.

امام کاظم علیه السلام و جذب شاگردان و دوستان
حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) با برقراری ارتباط تنگاتنگ، عاطفی، پیوسته و هوشمندانه با شاگردان و دوستانش و تغذیه فکری، روانی، اخلاقی و اقتصادی، آنان را حفظ می کرد تا از هم نپاشند.

«ادریس بن ابی رافع از محمد بن موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل می کند که با پدرم به سوی باغشان که در محلی به نام سایه در اطراف مکه واقع بود، حرکت کردیم.

سپیده دم به نزدیکی محل رسیدیم. هوا بسیار سرد بود. کنار چشمه ای فرود آمدیم. در این حال، برده ای زنگی (سودانی) از داخل باغی در حالی که ظرف غذایی داغ در دست داشت، به سوی ما آمد. از نام و کنیه بزرگ جمع پرسید.

سپس در کنار امام ایستاد و عرض کرد: ابوالحسن، سرور من! این غذا را به شما هدیه می کنم. امام فرمود: نزد همراهان قرار ده! همراهان امام از آن غذا خوردند. سپس آن برده از ما جدا شد و طولی نکشید که با دست ه ای هیزم به سوی ما بازگشت و به امام عرض کرد: این دسته هیزم را به تو هدیه می کنم.

امام (علیه السلام) فرمود: نزد همراهان قرار ده و آتشی برای ما فراهم کن تا هیزم را روشن کنیم. او رفت و آتش آورد. (راوی

گوید: امام، نام و نام مولای او را نوشت و به من سپرد و فرمود: فرزند عزیزم! از این نوشته نگه‌دار؛ داری کن تا وقتی آن را از تو بخواهم. سپس وارد [باغ] شدیم و مدتی در آنجا ماندیم. پس از آن، به همراه امام، آهنگ مکه کردیم و اعمال عمره به‌رلم&جا آوردیم.

هنگامی که عمره پایان یافت، امام، صاعد، خادم خود را صدا زد و فرمود: برو و مالک آن باغ و برده را پیدا کن تا من خود به سراغ او بروم؛ زیرا خوش ندارم با کسی کاری داشته باشم و او را به زحمت بیندازم [تا پیش من آید]. صاعد گوید: رفتم و آن مرد را پیدا کردم. او نیز مرا دید و شناخت. او از ارادتمندان به امام بود. وقتی مرا دید، پس از سلام و احوال‌رلم&پرسی گفت: ابوالحسن آمده است؟ گفتم: نه! گفت: پس چرا اینجا (مکه) آمده رلم&ای؟ گفتم: کارهایی دارم.

آن مرد از ملک امام در «سایه» آگاه بود. از این رلم&رو، در پی من آمد. هر چه کوشیدم از دید او پنهان شوم، نتوانستم تا اینکه خود را به من رساند. ناگزیر پیش مولایم رفتم و او نیز همراه من آمد. امام فرمود: نگفتم او را از حضور من آگاه نکن؟ عرض کردم: جانم فدایت! در این رلم&باره چیزی به او نگفتم.

آن مرد به امام سلام و عرض ادب کرد. آن رلم&گاه امام به او فرمود: فلان غلام را می رلم&فروشی؟ عرض کرد: جانم فدایت! برده، باغ و تمام دارایی من از آن توست.

امام (علیه السلام) فرمود: دوست ندارم آن را از تو بگیرم؛ زیرا پدرم از جدّم روایت کرده است: «فروشنده باغ و ملک فانی می رلم&شود، ولی خریدار آن روزی داده شده است»، ولی آن مرد بر پیشنهاد خود اصرار کرد. [با اصرار او] امام، برده و باغ را به هزار دینار خرید. سپس برده را آزاد کرد و ملک و باغ را به صاحب باغ بخشید.²

امام کاظم علیه السلام و جذب بی رلم&اعتنایان

بخشش امام کاظم علیه السلام

محمد بن عبدالله رلم&بکری می رلم&گوید: «برای گرفتن طلب خود به مدینه رفتم، ولی از دست رلم&یابی به مقصود درمانده شدم [و چون به شدت نیازمند بودم]، با خود گفتم بهتر است برای رفع مشکل، خدمت موسی بن جعفر (علیه السلام) برسم. در مزرعه رلم&اش به نام تَقْمَا (در کنار اُخْد) به حضورش شرفیاب شدم.

آن بزرگوار به استقبال آمد. همراه ایشان، تنها غلام آن حضرت بود که عَرَبالی با مقداری گوشت برشته در دست داشت. مشغول خوردن غذا شدیم. آن رلم&گاه امام از مشکل من پرسید. وقتی داستانم را بازگو کردم، امام داخل خانه رفت و زود برگشت. آن رلم&گاه به غلام خود فرمود: ما را تنها بگذار. سپس کیسه رلم&ای با سیصد دینار به من بخشید.³

رفع پریشانی از مردم توسط امام کاظم علیه السلام

ذهبی از شخصی به نام عیسی بن مغیث قُرْطَی نقل کرده است: «با هزینه 120 دینار، خیار و خربزه کاشتم، ولی وقتی به سراغ مزرعه رفتم، دیدم تمام محصول را ملخ زده است. با پریشانی در آنجا نشسته بودم که ناگاه موسی بن جعفر (علیه السلام) ظاهر شد و از حالم پرسید. عرض کردم: همه چیزم بر باد رفت!

امام به غلامش فرمود: ای عَرَقَه! 150 دینار برایش در نظر بگیر! سپس برای بهبود محصولم دعا فرمود. به برکت دعای ایشان، هزاران درهم از آن کشت، نصیم شد.⁴

رفتارهای کرامت رلم&آمیز امام کاظم علیه السلام

از داستان رلم&های جالب در این زمینه، ماجرای جذب شدن شقیق بلخی⁵ به امام موسی کاظم (علیه السلام) است. ابن روزبهان از کتاب شرح صلوات چهارده معصوم (علیهم السلام) نقل می رلم&کند:

«شقیق بلخی که از بزرگان اولیا و مشایخ خراسان است، روایت می رلم&کند: سالی به عزم حج به بغداد رفتم. روزی که قافله از بغداد بیرون رفتند، هر کس [با] اسباب و تجملی تمام بیرون آمده بود. جوانی را دیدم در غایت جمال؛ کسای سیاه صوفیانه پوشیده و شَمَلَه رلم&ای (شالی) به شکل صوفیان بر سر داشت و تنها نشسته بود.

در خاطرم گذشت این صوفی است که بدین شکل بیرون می رلم&آید و می رلم&خواهد در راه حج، سربار مردم شود. تصمیم گرفتم بروم و او را سرزنش کنم تا بازگردد. چون بدو نزدیک شدم، فرمود: ای شقیق «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ؛ به یقین، برخی گمان رلم&ها گناه است». (حجرات: 12) و برخاست و روانه شد. من با خود گفتم این مرد از ابدال است.⁶

اسم مرا گفت و کشف باطن کرد. دیگر او را ندیدم تا به منزل «واقصه» رسیدم. بر سر چاه رفتم که آب بردارم، دیدم به همان صورت بر سر چاه ایستاده است و «رکوه» 7 در دست مبارک داشت که آب بردارد. ناگاه رکوه از دست مبارکش رها شد و در چاه افتاد. نگاه در آسمان کرد و زیر لب چیزی بگفت. دیدم که آب بر سر چاه آمد و آن حضرت رکوه پر آب برداشت.

آن گاه متوجه تلی شد از ریگ و من از عقب آن حضرت روان شدم. چون بدان تل رسید، چند قبضه از آن ریگ برداشت و در آن رکوه کرد و آن را بجنابید و در دهن گرفت و از آن بیاشامید. گفتم: به حق آن خدای که تو را این مقام کرامت فرمود، مرا از این طعام بهره بده. پس رکوه به من داد و بیاشامیدم. آن سَوِیقِی 8 بود از مغز بادام و شکر که من هرگز از آن لذیذتر نخورده بودم. پس چند روز بازماندم و اصلاً میل هیچ طعام و آب نداشتم و بدان طعام سیر بودم.

دیگر آن حضرت را ندیدم، هرچند طلب کردم تا به مکه رسیدم. شبی در [کنار] کعبه او را دیدم که نماز می‌نمود؛ گزارد و تمامی اندام مبارک و اعضای شریفش می‌لرزید و اشک از چشم مبارکش روان بود. توقف کردم و مترصد بودم و آن حضرت همه شب نماز گزارد. چون از نماز صبح فارغ شد، طواف کعبه فرمود و از مسجد بیرون آمد.

خلایق از اطراف دویند و بر آن حضرت سلام کردند و غلامان و حواشی بسیار نزد آن حضرت حاضر شدند. پرسیدم: این چه کسی است؟ گفتند: این سید زمان، امام موسی کاظم (علیه السلام) است. دانستم آن از آثار اهل بیت و کرامت ایشان است. 9

بسیاری از تذکره نویسان از جمله ابن جوزی در صفه الصفوه، رامهرمزی، خطیب بغدادی، هیثمی در الصواعق و نیهانی در کرامات الأولیا، ماجرای شقیق بلخی را نگاشته‌اند.

دکتر کامل مصطفی الشیبی، اسناد فلسفه دانشگاه بغداد در کتاب رابطه تشیع و تصوف (یا) آموزه‌های شیعه در مکتب تصوف 10 پس از تجلیل از امام کاظم (علیه السلام) کوشیده است آن بزرگوار را مروج یا موافق با مکتب تصوف معرفی کند.

یکی از دلیل‌های ایشان، همین ماجراست و این که شقیق، امام موسی کاظم (علیه السلام) را ستوده است. دلیل دیگر او، استناد به روایت معصوم علی شاه شیرازی در کتاب طرائق الحقایق 11 است. وی در آن کتاب، جریان توبه بشر حافی 12 به دست امام را به تفصیل آورده است.

بشر حافی از قطب‌های صوفیه و دستورهای حکمت و آمیز صوفیانه و مشرب صوفیانه دارد. به گمان الشیبی، بشر حافی، مانند شقیق بلخی، تصوف را از امام هفتم فراگرفته و هر دو از شاگردان امام بودند. بنابراین، امام کاظم (علیه السلام)، صوفی‌پرور و مروج تصوف بوده است.

در پاسخ به این شبهه باید گفت بزرگ‌ترین افتخار بشر و شقیق، آشنایی با امام و کسب فیض از محضر مبارک آن حضرت بوده است. مؤدّت به آل الرسول و توجه ویژه به آنان، از آموزه‌های بنیادین تصوف است.

تصوف -بدون تحریف-، مکتب عشق و عرفان است و آموزه‌ها و سیره اهل بیت (علیهم السلام)، نیز از این دو عنصر سرشار است. پس این که بنیان‌گذاران و پیروان تصوف به امام هفتم احساس نیاز و نزدیکی کنند، امری طبیعی است، ولی دلیلی وجود ندارد که امام برای نشر آموزه‌های دینی نیازمند صوفی‌گری باشد تا مروج مکتب آنان گردد.

الشیبی برای اثبات ادعای خود هیچ دلیلی نیاورده است. تنها دلیل ایشان، بهره‌مندی شقیق و بشر از وجود امام است، در حالی که باید دانست سفره دانش، فکر و هدایت امام برای همگان گسترده است و صوفیان نیز از آن خوان گسترده بهره‌مند شده‌اند. مگر فقیهان تمامی مذاهب از محضر امام صادق (علیه السلام) کسب دانش نکرده‌اند؟ پس باید امام صادق (علیه السلام) را طرفدار و مروج مذاهب آنان شمرد؟

امام کاظم علیه السلام و جذب مخالفان و دشمنان
احسان امام کاظم علیه السلام

خطیب بغدادی درباره رفتار امام در جذب مخالفان خود از راه احسان و گذشت می‌نویسد:
«او بسیار بخشنده و باگذشت بود. به کسانی که آزرده‌اش می‌کردند، کیسه‌ای شامل هزار دینار می‌بخشید. میان نیازمندان مدینه نیز کیسه‌های 200 تا 400 دیناری تقسیم می‌کرد. هدایای موسی بن جعفر (علیه السلام) به اندازه‌ای بود که افراد، بی‌نیاز می‌شدند.» 13

بردباری و شکیبایی امام کاظم علیه السلام

خطیب بغدادی از جدش و شماری از عالمان اهل rlm& سنّت نقل کرده است:

«مردی از فرزندان خلیفه دوم، موسی بن جعفر (علیه السلام) را آزار می‌رساند و به امام علی (علیه السلام) ناسزا می‌رساند؛ گفت، برخی اطرافیان به حضرت گفتند: اجازه دهید او را از میان برداریم، ولی امام، آنان را از این کار به شدت نهی فرمود. سپس از محل کارش پرسید و دانست وی مزرعه rlm& ای آفت rlm& زده در اطراف مدینه دارد.

هنگامی که آن مرد سرگرم کار بود، موسی بن جعفر (علیه السلام) سوار بر الاغ وارد مزرعه شد! او فریاد برآورد: کشتم را لگدمال نکن! ولی آن جناب همچنان پیش رفت تا به او رسید. کنارش نشست و با لب خندان از وی دل rlm& جویی کرد. سپس فرمود: محصولت چقدر خسارت دیده است؟ گفت: صد دینار. فرمود: چقدر امید برداشت داری؟ گفت: غیب نمی‌دانم!

امام تکرار فرمود: امیدواری rlm& ات چه اندازه است؟ گفت: دویست دینار. حضرت سیصد دینار به او بخشید و فرمود: این عطای ماست. درآمد مزرعه نیز از آن تو باشد. [آن مرد] برخاست و پیشانی موسی بن جعفر (علیه السلام) را بوسید و آن بزرگوار برگشت.

[هنگام نماز] حضرت وارد مسجد شد و آن مرد نیز پیش rlm& تر از امام در صف نماز حاضر شده بود. وقتی چشمش به امام کاظم (علیه السلام) افتاد، این آیه شریفه را در حق امام تلاوت کرد که: «خدا آگاه است که رسالت (و امانت) خویش را کجا قرار دهد.» (انعام: 124)

حضور آن مرد در مسجد، مایه شگفتی، ناراحتی و شک نمازگزاران به او شد تا آنجا که با پرخاش و با زبان سرزنش و اعتراض از وی پرسیدند: چه شده است؛ باور تو غیر از این بود. کار آنان به بگوگو انجامید [و آن مرد با نمازگزاران قهر کرد]، ولی از مسجد و دعا برای امام دست نکشید.

سپس حضرت به یارانش که تصمیم به کشتن آن مرد داشتند، فرمود: کدام بهتر است؛ آنچه شما می‌رساند؛ خواستید یا آنچه من کردم؟ دیدید که با عطای اندک، نرم rlm& خویی و گذشت، امر او اصلاح شد. 14

خیرخواهی امام کاظم علیه السلام

نمونه دیگری از جاذبه امام کاظم (علیه السلام)، ماجرای اثرگذاری ایشان بر عیسی بن جعفر، پسرعموی هارون و استاندار بصره است. وقتی هارون، امام را در مدینه دستگیر کرد، نخستین بار به بصره فرستاد تا نزد عیسی زندانی گردد. امام به مدت یک سال در زندان بصره بود.

عیسی در این مدت، فعالیت rlm& های امام را زیر نظر داشت، ولی جز خیرخواهی، دعا، عبادت و تقوا چیزی از امام ندید. حتی به گفته عیسی، آن حضرت برای هارون نیز دعای خیر می‌رساند. کرد. البته باید دانست دعای خیر امام برای هارون، دعا برای اصلاح شدن وی و دفع شر از مردم بوده است، نه ادامه حیات و ستمگری rlm& های او. به هر روی، مقام بندگی، اخلاص و معنویت امام، ذهنیت اشتباه عیسی را دگرگون کرد و دشمنی او را به دوستی تبدیل کرد.

هارون پس از یک سال، در نامه rlm& ای به عیسی از وی خواست تا امام را بکشد. وقتی نامه هارون به دست عیسی رسید، با یاران و هم rlm& فکران خود در این rlm& باره مشورت کرد و آنها عیسی را از آلوده شدن به خون امام بازداشتند و وی زیر بار درخواست هارون نرفت. او در جوابیه rlm& ای به هارون، با رد درخواست وی تهدید کرد اگر تا مدت کوتاهی، امام را از او تحویل نگیرد، ایشان را آزاد خواهد کرد و هیچ rlm& گونه مسئولیتی را نیز نمی‌پذیرد. 15

امام کاظم علیه السلام و جذب نیروهای اردوگاه دشمن

ماجرای دیگر، انقلاب روحی خواهر سندی بن شاهک بر اثر آشنایی با امام است. نوشته rlm& اند وقتی امام کاظم (علیه السلام) نزد سندی بن شاهک زندانی بود، خواهرش از وی خواست مسئولیت زندانبانی امام را به او بسپارند. ابن شاهک نیز با درخواست خواهرش موافقت و او را زندانبان امام کرد. زمانی نگذشت که امام کاخ باورهای دروغین آن زن را از ریشه فروپاشاند و او شیفته بزرگواری امام شد.

خطیب بغدادی می‌نویسد: «عمار بن ابان گوید: وقتی ابوالحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) نزد سندی بن شاهک زندانی بود، خواهرش که خادم بود، از او خواست زندانبان امام شود. سندی با درخواست او موافقت کرد. [از آن پس] او خدمت rlm& گزار امام در زندان شد.

بنا بر حکایت آن زن، وقتی [امام] نماز عشا را ادا می‌کرد، تا نیمه‌ای؛ های شب به ذکر و دعا می‌پرداخت. آن‌ها؛ گاه نماز شب می‌خواند تا این که سپیده‌ای؛ دم نماز صبح می‌گزارد و پس از آن تا طلوع آفتاب ذکر می‌گفت. پس از آن تا چاشت می‌نشست.

آن‌ها؛ گاه مسواک می‌زد، غذا می‌خورد و سپس تا اذان ظهر می‌خوابید. هنگام ظهر بیدار می‌شد، وضو می‌ساخت و تا نماز عصر مشغول نمازخواندن بود. سپس رو به قبله ذکر می‌گفت تا نماز مغرب. آن‌ها؛ گاه نمازهای مستحبی بین مغرب و عشا را به جای می‌آورد. این برنامه همیشگی او بود. از آن پس، خواهر سندی پیوسته می‌گفت: ناکام باد مردمی که خار راه او گشتند.¹⁶

ب) سیره اخلاقی امام کاظم علیه السلام
معرفی جنبه اخلاقی امام موسی کاظم (علیه السلام) نیز مانند دیگر عرصه‌های وجودی آن حضرت، دشوار است و حق مطلب ادا نمی‌شود. در ادامه، درباره برخی ویژگی‌های اخلاقی آن حضرت مطالبی ارائه می‌شود.

راست‌گویی امام کاظم علیه السلام
بسیاری از عالمان اهل سنت، همچون ابوحاتم رازی، ابن تیمیه، ذهبی و دیگران درباره ایشان گفته‌اند: «او ثقه، صدوق و امین بود.»¹⁷

صیغه مبالغه «صدوق» گویای آن است که جز راستی و راست‌گویی از ایشان ندیده‌اند.

اسحاق بن جعفر می‌گوید: «از برادرم موسی کاظم (علیه السلام) پرسیدم: آیا ممکن است مؤمن بخیل باشد؟ فرمود: آری. عرض کردم: ممکن است خیانت‌کار باشد؟ پاسخ داد: خیر و نیز [انسان مؤمن] به دروغ عادت ندارد.»¹⁸

گذشت حضرت امام کاظم علیه السلام
آورده‌اند وقتی حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) آزار می‌دید یا پشت سرش بدگویی می‌کردند، همین که خبردار می‌شد، به جای واکنش منفی، کیسه‌ای پر از زر و سیم برای آزاررسان می‌فرستاد.¹⁹

ابن جوزی در صفة الصفوة نوشته است: «کریم، حلیم و باگذشت بود.»²⁰

ابن طلحه نیز در کتاب مطالب السؤل می‌نویسد: «اگر کسی در حق او کار ناپسندی مرتکب می‌شد، با احسان خود به او پاسخ می‌داد. با کسانی که به او جنایت می‌کردند، گذشت داشت و چون باگذشت بود، به «کاظم؛ فروخورنده خشم» معروف شد.»²¹

البته احسان به توهین‌کنندگان، به آگاهی و ناآگاهی آنان بستگی داشت. گروهی به امام جسارت می‌کردند، ولی امام را نمی‌شناختند. امام، نه تنها از این گروه می‌گذشت، بلکه فراتر از آن، بدی‌های آنها را با احسان و هدیه پاسخ می‌داد و آنها را شرمنده می‌کرد.

گروهی دیگر، با علم و انگیزه و با وجود شناخت امام، به ایشان توهین می‌کردند. بدیهی است احسان به این افراد معنا نداشت و امام، فقط از آنان می‌گذشت.

سخاوت امام کاظم علیه السلام
خطیب بغدادی می‌نویسد: «[امام کاظم] با سخاوت و کریم بود. اگر باخبر می‌شد کسی از او بدگویی کرده است، کیسه‌ای شامل هزار دینار برای او می‌فرستاد. [همیشه] کیسه‌هایی به مبلغ دویست، سیصد تا چهارصد دینار میان نیازمندان مدینه تقسیم می‌کرد. هدایای موسی بن جعفر (علیه السلام) چنان بود که افراد بی‌نیاز می‌شدند.»

ابن حجر نوشته است: «[موسی بن جعفر (علیه السلام)] خداپرست‌ترین، داناترین و سخی‌ترین مردم زمان خود بود.»²²

علامه مناوی در الکواکب الدرّیه²³ و ابن صَبَّان در إسعاف الراغبین²⁴ نوشته‌اند: «خداپرست‌ترین مردم زمان خویش و

از بزرگ rlm& ترین دانشمندان و با سخاوت rlm& ترین بود.»

علامه یافعی یمنی نیز در میرآة الجنان آورده است: «[او] با سخاوت و کریم بود.» 25

شمس الدین ذهبی نیز می rlm& نویسد: «صالح، خداپرست، بخشنده، بردبار و دارای قدر و منزلت فراوان بود.» 26

زهد و ساده rlm& زیستی امام کاظم علیه السلام
حضرت امام کاظم (علیه السلام) مانند بادیه rlm& نشینان لباس می rlm& پوشید. ابن خلدون 27 و دیگران، هدف ایشان را از این rlm& گونه لباس پوشیدن، ساده rlm& زیستی و پرهیز از خوی اشرافی rlm& گری و استکباری دانسته rlm& اند.

به گفته شقیق بلخی 28، لباسش، لباس قلندران و درویشان بود. خوراک او نیز مانند پوشاکش، ساده و به دور از تشریفات بود. غذایش، اندکی گوشت برشته 29، محل سفره rlm& اش، مزرعه و جای نشستن او روی خاک بود. بر استر 30 می rlm& نشست، با مردم می rlm& گشت و مانند آنان می rlm& زیست، ولی هیبت الهی، مقامی عظیم به او بخشیده بود.

نظم و وقت rlm& شناسی امام کاظم علیه السلام
حضرت امام کاظم (علیه السلام)، وقت خود را تنظیم می rlm& کرد و از هر لحظه آن، به بهترین شکل بهره می rlm& گرفت. خواهر سندی می rlm& گوید: «زمانی که نگه rlm& داری و افتخار خدمت رسانی به امام در زندان به من واگذار شد، دیدم ساعت rlm& های شبانه rlm& روز او تقسیم شده است و هر کاری با دقت تمام در وقت معین انجام می rlm& شود.» 31

حضرت امام کاظم (علیه السلام) همواره به دوستان و پیروانش درباره وقت rlm& شناسی سفارش می rlm& فرمود و توجه آنان را به نقش تعیین rlm& کننده عنصر زمان در پیشرفت مادی و معنوی جلب می rlm& کرد. از سخنان آن حضرت است که فرمود:
«هر که دو روزش برابر باشد، زیان rlm& کار است و کسی که پایان روز دومش، بدتر از پیش باشد، او [نگون rlm& بخت] و به دور از رحمت است. کسی که در خود احساس فرونی نکند [و بداند] رو به کاهش است، برای چنین انسانی، مرگ بهتر از زندگانی است.» 16

فضیلت و مقام والای امام موسی کاظم (علیه السلام) بی rlm& شمار است و نویسندگان بسیاری که درباره او نوشته rlm& اند، تنها به اشاره rlm& ای اندک از فضایل او بسنده کرده rlm& اند. برای مثال، علامه سؤیدی درباره آن حضرت می rlm& نویسد:
«موسی کاظم، امام عالی rlm& قدر و خیرپیشه است... خوبی او چنان است که مانند این نوشته rlm& ای، گنجایش نقل آن (خوبی rlm& ها) را ندارد.» 33 بنابراین، به قلم نیاوردن تمامی اوصاف نیک امام در کتاب rlm& ها از باب بداهت بوده است و بس!

هم rlm& نشینی امام کاظم علیه السلام با فرودستان
روزی امام کاظم (علیه السلام) از کنار مردی ژولیده و خاک نشین گذر می rlm& کرد. به او سلام کرد و نزد او نشست و برای مدتی طولانی با وی به گفتگو کرد. سپس به او فرمود: «من برای خدمت rlm& گزاری حاضرم، هر کاری داری بگو تا انجام دهم.»

در این هنگام شخصی به امام کاظم (علیه السلام) گفت: «شگفتا! شما نزد این شخص خاک نشین آمده و هم rlm& نشین او شده rlm& اید و حال می rlm& خواهید به او خدمت کنید!! سزاوارتر است که او به شما خدمت کند.»

حضرت امام کاظم (علیه السلام) در پاسخ فرمود: «این شخص، بنده rlm& ای از بندگان خدا و بر اساس کتاب خدا، برادر دینی من است. او همسایه rlm& من در شهر خداست و پدر من و او، حضرت آدم (علیه السلام) یکی است و او بهترین پدران است.» 34

ارشاد و هدایت مردم توسط امام کاظم علیه السلام
یکی از مسائلی که در مکتب وحی اهمیت بسیار دارد و آن را از انگیزه rlm& های اصلی ارسال رُسل و انزال کُتب می rlm& دانند، مسئله rlm& ارشاد و هدایت جوامع انسانی است.

روایت شده است هنگامی که حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) در زندان هارون به سر می rlm& برد، هارون کنیز زیرک و زیبایی را برای خدمت rlm& گزاری آن حضرت به زندان فرستاد. باید گفت هدف هارون آن بود که از مقام و منزلت و شأن آن حضرت نزد مردم بکاهد و به آن بزرگوار تهمت بزند.

هنگامی که آن کنیز را نزد موسی بن جعفر (علیه السلام) آوردند، حضرت فرمود: برای خدمت rlm& گزاری خویش به این گونه اشخاص نیاز نداشته و ندارم؛ زیرا این افراد در نزد شما جلوه می rlm& کنند و شما برای آنان ارزش مضاعفی قایل هستید، اما نزد

من از هیچ گونه ارزشی برخوردار نیستند.

هنگامی که این خبر به هارون رسید و فرموده آن امام بزرگوار را برای او نقل کردند، غضبناک شد و به آن حضرت پیام داد که ما تو را به رضایت خودت زندانی نکرده ایم؛ که این کنیز نیز به رضایت تو در آن جا بماند. بنابراین، کنیز را با فشار و اجبار نزد موسی بن جعفر (علیه السلام) رها کردند و رفتند.

در این جاست که پستی و فرومایگی هارون بیشتر آشکار می شود. او می ‏پندارد آنچه در مورد خودش صادق است، در مورد آن امام عظیم ‏الشأن نیز صدق می ‏کند. از این رو، برای تحقیق درباره ‏این موضوع، غلامی را مأمور می کند تا حرکات و کارهای موسی بن جعفر (علیه السلام) و آن کنیز را زیر نظر داشته باشد.

اما نگاه ‏های تیزبین غلام را چه سود؟ زیرا او هرچه به اطراف و اکناف زندان می ‏نگریست و کارهای آن حضرت و کنیز را مشاهده می ‏کرد، جز یاد و نماز و نیایش به درگاه خداوند سبحان چیز دیگری نمی ‏دید.

کنیز پیوسته در حال سجود بود و با معبود خویش سخن می ‏گفت. غلام می ‏گوید آنچه در سجود آن کنیز به گوش می ‏رسید «قدوس قدوس» و «سبحانک سبحانک» بود. هنگامی که غلام این خبر را به هارون گزارش کرد، هارون فرمان داد، آن کنیز را نزدش آورند.

وقتی آن کنیز را نزد هارون آوردند، همه ‏آنانی که در پیرامونش گرد آمده بودند، دیدند که آن کنیز از خوف خدا می ‏لرزد. در حالی که چشمانش را به سوی آسمان بلند الهی دوخته، مشغول نماز شد. از او پرسیدند: «این چه حالی است که به خود گرفته ای؟» کنیز گفت: «من در زندان، «عبدالصالح» را در چنین حالتی مشاهده کردم که با معبود خویش سخن می ‏گفت و اندامش از خوف ربّ می ‏لرزید.»

در این هنگام بود که هارون به اطرافیان خویش دستور داد از کنیز مراقبت ویژه کنند تا این موضوع را جای دیگری نقل نکند. کنیز پس از این ماجرا پیوسته مشغول نماز و نیایش و سجده به درگاه خداوند جهانیان بود تا این که بدرو حیات گفت. 35

مشورت امام کاظم علیه السلام با غلامان

حسن بن جهم می ‏گوید: در محضر حضرت امام رضا (علیه السلام) بودیم. سخن از حضرت امام کاظم (علیه السلام) به میان آمد. حضرت امام رضا (علیه السلام) فرمود: با اینکه عقل های مردم قابل مقایسه با عقل پدرم (امام کاظم علیه السلام) نبود، گاهی با غلامان سیاه خود در امور، مشورت می ‏کرد (و به رأی و فکر آنها احترام می ‏گذاشت).

شخصی به پدرم گفت: «آیا با غلامان سیاه مشورت می ‏کنی؟» در پاسخ فرمود: «ان الله تبارک و تعالی ربّما فتح علی لسانه؛ همانا خداوند متعال چه بسا (راه حل مشکلی را) بر زبان همان غلام سیاه بگشاید.» 36

از جذب شاگردان تا احسان به مخالفان: ابعاد گوناگون سیره امام کاظم علیه السلام

ج) سیره سیاسی امام کاظم علیه السلام

ماجرای صفوان

صفوان شتردار می ‏گوید: روزی به محضر امام کاظم (علیه السلام) شرفیاب شدم. آن حضرت فرمود: «صفوان! همه ‏کارهای تو نیک است جز یکی».

صفوان گفت: «فدایت شوم! آن کدام است؟» حضرت فرمود: «این که شتران خویش را به هارون الرشید کرایه می ‏دهی.»

صفوان گفت: «به خدا سوگند! من برای تکبر و افتخار و شکار و لهو، شترانم را بدو کرایه نمی ‏دهم، بلکه فقط برای استفاده در سفر خانه ‏خدا کرایه می ‏دهم؛ در حالی که خود نیز در معیت او نیستم و برخی غلامان خویش را به همراه شتران می ‏فرستم».

حضرت فرمود: «ای صفوان! آیا کرایه تو را اوّل پرداخت می ‏کنند یا هنگامی که از سفر مکه بازگشتند؟»

صفوان گفت: «کرایه را پس از انجام مناسک حج به من می ‏پردازند».

حضرت فرمود: «ای صفوان! آیا تو دوست داری که آنان زنده بمانند و از سفر برگردند، تا کرایه rlm&ات را به تو بپردازند؟» گفت: «آری». حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمود: «هر که بقای آنان را دوست دارد، با آنان است و هرکه با آنان باشد، اهل آتش جهنم است.»

صفوان جمال می rlm&؛ گوید: پس از شنیدن سخنان ارزشمند آن امام همام، همه rlm&؛ شتران خویش را فروختم. هارون چون از این کار آگاه شد، مرا احضار کرد و گفت: «صفوان! برابر گزارش rlm&؛ های رسیده، همه rlm&؛ شتران خود را فروخته rlm&؛ ای؟» گفتم: «آری». هارون گفت: «چرا چنین کردی؟» گفتم: «دیگر پیر شده rlm&؛ ام و غلامانم نیز آن گونه که باید انجام وظیفه کنند، نمی rlm&؛ کنند. بدین منظور شتران را فروختم و خود را راحت و آسوده کردم.»

هارون گفت: «هیئات! هیئات! صفوان! می rlm&؛ دانم چه کسی تو را بدین کار دلالت کرده است. آیا او موسی بن جعفر (علیه السلام) نیست؟» گفتم: «مرا با آن حضرت چه کار؟» هارون گفت: «صفوان! ساکت باش. به خدا سوگند! اگر حُسن مصاحبت نبود، تو را می rlm&؛ کشتم.» 37

امام کاظم علیه السلام؛ اسوه صلابت
حضرت امام کاظم (علیه السلام) مدتی از عمر پربرکت خود را در زندان rlm&؛ های ترسناک و تاریک هارون عباسی گذراند؛ به rlm&؛ گونه rlm&؛ ای که یکی از آشنایان امام از راه دل rlm&؛ سوزی به آن حضرت چنین پیام داد: «اگر برای فلانی نامه بنویسی و از او بخواهی که در مورد آزادی ات با هارون صحبت کند، کارساز خواهد بود.»

حضرت امام کاظم (علیه السلام) پاسخ داد: «پدرم از پدران خود از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده rlm&؛ اند: خداوند به حضرت داوود وحی کرد: همانا هیچ بنده rlm&؛ ای از بندگانم به شخصی جز من تکیه نکرد، مگر اینکه اسباب (نعمت rlm&؛ های) آسمان را از او بریدم و زمین را در زیر پایش برای فرو رفتنش در کام آن، سست کردم.» 38

حضرت امام کاظم (علیه السلام) چنان در دریای توحید الهی غرق گردیده بود که هیچ چیز را بر رضای خداوند متعال برتری نمی rlm&؛ داد و حتی بر نگین انگشترش نوشته بود: «خداوند برای من کافی است.» 39

ارزش شادکردن مؤمن
زیاد بن ابی سلمه، از دوستاناران حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) بود، ولی با دستگاه هارون نیز ارتباط داشت. روزی امام او را دید و از او پرسید: شنیده rlm&؛ ام برای هارون کار می rlm&؛ کنی و با آنان همکاری داری؟ گفت: بله سرورم. امام پرسید: چرا؟

عرض کرد: مولای من! من تهی rlm&؛ دستی آبرومندم. مجبورم برای تأمین نیازهای خانواده rlm&؛ ام کار کنم.

امام با چهره rlm&؛ ای درهم کشیده گفت: اما من اگر از بلندی بیفتم و قطعه قطعه شوم، برایم بهتر است که عهده rlm&؛ دار کاری از کارهای ظالمان شوم یا گامی روی فرش rlm&؛ های آنان گذارم، مگر آن که یا غمی را از دل مؤمنی با حل مشکلم بردارم یا با پرداختن قرض او، ناراحتی را از چهره rlm&؛ اش بزدایم.

ای زیاد! بدان کم ترین کاری که پروردگار با یاوران ظالمان انجام می rlm&؛ دهد این است که آنان را در تابوتی از آتش می rlm&؛ گذارد تا روز حساب باز رسد.

ای زیاد! هرگاه عهده rlm&؛ دار شغلی از شغل rlm&؛ های این ظالمان شدی، به برادرانت نیکی کن و به آنان کمک کن تا کفاره این کارت باشد. وقتی قدرتی به دست آوردی، بدان خدای تو نیز در روز قیامت قدرت دارد و بدان که نیکی rlm&؛ های تو می rlm&؛ گذرد و ممکن است دیگران آن را فراموش کنند، ولی نزد خدا و برای روز قیامت تو باقی خواهد ماند! 40

حفظ دوستان خدا

حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) در مبارزه با توطئه rlm&؛ های طاغوت rlm&؛ زمان خود، از شیوه rlm&؛ های خاصی بهره می rlm&؛ برد. برای نمونه به علی بن یقطین، از شاگردان معتمد خویش، اجازه داد با عنوان یکی از کارگزاران هارون، خلیفه ستمگر عباسی، وارد دستگاه خلافت شود و در مواقع حساس، در حفظ جان دوستان خدا بکوشد. خود علی بن یقطین می rlm&؛ گوید:

امام کاظم (علیه السلام) به من فرمود: «خداوند در دستگاه طاغوت، افرادی دارد که از حریم اولیای خود به وسیله آنها دفاع می‌کند.» علی بن یقطین، از مدافعان و دوستان خدا بود و اگر چه در ظاهر وزیر هارون در دستگاه خلافت بود، اما از حقوق شیعیان گرفتار در بند طاغوت عباسی دفاع می‌کرد. 41

باب الحوائج

حضرت امام کاظم (علیه السلام) در دوران حیات خویش به صله و رحم بسیار توجه می‌کرد و یک‌هفته تاز وادی احسان و نیکوکاری، به ویژه به نیازمندان بود. او شب و روزها طرفی را که حاوی مبالغی پول، طلا، نقره، آرد یا خرما بود، به دوش می‌گرفت و به منازل فقیران می‌برد.

البته این کار را به گونه ای انجام می‌داد که هرگز کسی آن حضرت را نمی‌شناخت. چه شب و روزهای بسیار که به پرستاری فقرا می‌گذراند. ایشان را باب و الحوائج خوانده اند؛ یعنی دری که نیازها را برآورد و دست نیازمندی از آن، تهی باز نگردد.

ایشان در دوران حیات خویش، با سرمایه ای که در اختیار داشت، یک هزار بنده را از بند ستمگران و ظالمان آزاد کرد و این از بزرگ و ترین افتخارات آن حضرت به شمار می‌آید. هنگامی که به حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) خبر می‌دادند که فلان مرد، پریشان حال است، امام برای او یک کیسه دینار می‌فرستاد. 42

از جذب شاگردان تا احسان به مخالفان: ابعاد گوناگون سیره امام کاظم علیه السلام

د) سیره عبادی امام کاظم علیه السلام

کمال بندگی

حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام)، عبد صالح الهی، الگوی تقوا و پرهیزکاری و پاکی و گل بوستان عصمت و طهارت، آن گاه که بر در خانه کبرایی می‌ایستد، خضوع و خشوع و بندگی را در اوج زیبایی به تصویر درمی‌آورد. او که از خطا و گناه معصوم است، او که سرچشمه پاکی و طهارت است، در راز و نیاز با معبود چنین می‌فرماید: «خدایا، گناهان بنده را بسیار است. پس چه زیباست بخشایش از جانب تو!»

او با توشه ای پر بار و بی‌کران از نیکوکاری و عبادت و های خالصانه سر به درگاه توبه می‌ساید و از خدای خود غفران می‌طلبد تا بندگی را در اوج کمال خود بنمایاند و ترجمان روشن و پرنوری از «عبد صالح خدا» بودن باشد.

سجده بر خاک

هشام بن احمر گوید: همراه امام کاظم (علیه السلام) در خارج از شهر مدینه حرکت می‌کردیم و آن حضرت سوار بر مرکب بود. ناگاه دیدم ایشان از مرکب خود پیاده شد و به سجده افتاد و سجده ای طولانی آورد. سپس سر از سجده برداشت. از آن حضرت پرسیدم: قربانت گردم چرا سجده شما طولانی شد؟

حضرت امام کاظم (علیه السلام) فرمود: «هنگام حرکت، به یاد نعمتی افتادم که خداوند به من عطا فرموده است، خواستم خدا را برای آن نعمت سجده کنم.» 43

امام موسی کاظم (علیه السلام) عبد صالح خدا و بنده شکرگزار پروردگار بود و این ستایش و سپاس و گزاری، در همه حالت و زندگی آن امام همام به خوبی نمایانگر است. 44

عبادت امام کاظم علیه السلام

هنگامی که حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) برای اقامه نماز شب قیام می‌کرد، تا اذان صبح پیوسته نماز می‌خواند، به گونه ای که پس از خواندن نماز شب، مشغول نماز صبح می‌شد و آن را به جای می‌آورد. سپس به تعقیبات و نیایش می‌پرداخت تا آفتاب طلوع می‌کرد. پس از خواندن تعقیبات و نیایش نیز سجده و شکر انجام می‌داد تا نزدیک اذان ظهر از سجده سر بر نمی‌داشت. ایشان این دعا را بسیار می‌خواند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَالْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسَابِ؛ خدایا! از تو می‌خواهم که هنگام مرگ، راحت و آسوده باشم و هنگام حساب، از تو تقاضای عفو و بخشش می‌کنم.» 45

یکی دیگر از نیایش rlm&های حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام)، دعای ذیل است:
«عَظَمَ الدَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ قَلِيحُسْنِ الْعَفْوِ مِنْ عَيْنِكَ؛ خدایا! گناه بنده rlm& تو بسیار شده است. پس باید عفو و بخشش تو نیکو باشد».⁴⁶

علامه مجلسی (رحمه الله) می rlm&نویسد: آن حضرت چنان از خوف و ترس خدا گریه می rlm&کرد که محاسن مبارکش از اشک rlm&تر می rlm&شد.⁴⁷

شیخ صدوق (رحمه الله) از عبدالله قزوینی روایت می rlm&کند که گفت: روزی فضل بن ربیع بر بام خانه rlm&خویش نشسته بود. من به نزد او رفتم. همین که نظرش به من افتاد، مرا نزد خود فراخواند.

نزد او رفتم. او گفت: ای عبدالله! از روزنه و دریچه rlm&این خانه بدان سوی نگاه کن. چه می rlm&بینی؟

چون نگریستم، گفتم: ای فضل! من چیزی جز جامه rlm&ای که روی زمین افتاده است نمی rlm&بینم. فضل بن ربیع گفت: عبدالله! با دقت و تأمل فزون rlm&تری بنگر. من با دقت تمام نگاه کردم و گفتم: ای فضل! گویا این جامه rlm&مردی است که به سجده رفته باشد.

گفت: عبدالله! آیا او را می rlm&شناسی؟ گفتم: خیر. گفت: این مولا و آقای توست. گفتم: ای فضل! مولا و آقای من کیست که بدین rlm&گونه در برابر خداوند بزرگ به سجده افتاده است؟ گفت: عبدالله! نزد من تهازل می rlm&کنی و خویش را به نادانی می rlm&زنی؟ آیا واقعا او را نمی rlm&شناسی؟

عبدالله می rlm&گوید: به فضل بن ربیع گفتم: ای فضل! من برای خویش مولایی را گمان ندارم و نمی rlm&شناسم. فضل گفت: این شخص موسی بن جعفر است. من همواره در شبانه rlm&روز جویای حال این بزرگوارم و پیوسته او را در حالی می rlm&بینم که تو می rlm&بینی. پس از آن که نماز صبح را به جای می rlm&آورد، به نیایش و تعقیب می rlm&پردازد تا آفتاب طلوع کند. سپس به سجده می rlm&رود تا زوال ظهر...⁴⁸

امام کاظم علیه السلام؛ غرق در یاد خدا
نقل است روزی ابوحنیفه به حضور حضرت امام صادق (علیه السلام) رفت و گفت: پسرِ امام کاظم (علیه السلام) را دیدم که نماز می rlm&خواند و مردم در پیش روی او رفت و آمد می rlm&کردند، ولی او آنها را از این کار نهی نمی rlm&کرد.

حضرت امام صادق (علیه السلام) فرزندش موسی (علیه السلام) را خواست و سخن ابوحنیفه را به او عرضه داشت.

حضرت امام کاظم (علیه السلام) در پاسخ پدر بزرگوارشان فرمود: آری ای پدر، ولی آن کسی که من برای او نماز می rlm&خواندم، به من نزدیک rlm&تر بود تا دیگر مردم؛ چنان که خداوند در قرآن می rlm&فرماید: «و نحن اقربُ الیه من حبل الوريد؛ ما به انسان از رگ گردن نزدیک rlm&تریم.» (ق: 16).

حضرت امام صادق (علیه السلام) با شنیدن پاسخ فرزندش خشنود شد و او را به نشانه محبت به سینه rlm&اش چسباند و فرمود: «پدر و مادرم فدایت، ای امانتدار اسرار و گنجینه رازها».⁴⁹

نتیجه گیری:

در پایان، می توان گفت که امام موسی کاظم (علیه السلام) با سیره ای متنوع و عمیق، نمونه ای بی نظیر از یک شخصیت اسلامی شایسته و الگو در تاریخ اسلام است. ویژگی های رفتاری و اخلاقی ایشان، از جمله سخاوت، گذشت، و صبر، نشان دهنده عمیق ترین آموزه های اسلام در تعاملات انسانی است.

حضرت امام کاظم (علیه السلام)، نه تنها بر جنبه های معنوی و عبادی خود تأکید داشت، بلکه به بررسی مسائل اجتماعی و سیاسی نیز اهتمام داشت و با رفتارهایی عمیق و انسانی به جذب دل ها پرداخت.

به این ترتیب، آموزه های این امام همام می تواند راهنما و الگوی رفتار ما در زندگی روزمره باشد. از آنجا که زمان ما نیاز مبرمی به الگوهای مثبت و انسان دوستی دارد، بی اندازه ارزشمند است که به تجربه ها و سیره اهل بیت (علیهم السلام) از جمله امام موسی کاظم (علیه السلام) توجه کنیم و از افکار و رفتارهای آنان بهره برداری کنیم.

رفتارها و سیره اخلاقی، سیاسی و عبادی آن حضرت به ما یادآوری می کند که حقیقی ترین ایمان در عمل و رفتار به مردم نمایان می شود و صداقت و احسان، جاذبه حقیقی انسانی است که می تواند دل ها را به هم نزدیک کند و در برابر مشکلات نشان دهنده روحیه ای مقاوم باشد.

پی نوشت ها:

1. الصواعق المحرقة، ص203.
2. تاریخ بغداد، ج13، ص31.
3. همان، ص27، ش 6987.
4. تاریخ الاسلام، وقایع سال 181- 190 ق، ص417؛ کشف الغمه، ج3، ص7.
5. شقیق بن ابراهیم بن علی از قبیله ازد، منسوب به بلخ خراسان و مکتبی به ابوعلی بود. در سال 194 ق در نبرد «کولان» در ماوراء النهر به قتل رسید. وی از مشایخ صوفی^{rlm&}؛ ای خراسان بود. شاید او نخستین کسی بود که در ناحیه خراسان از علم احوال تصوّف سخن گفت. (الأعلام، ج3، ص171).
6. در اصطلاح متصوفه، ابدال یا رجال الغیب یکی از طبقات اولیا یا خاصان خدا هستند که زمین هیچ^{rlm&}؛ گاه از آنان خالی نیست، ولی در میان مردم ناشناخته^{rlm&}؛ اند. شمار آنان را هفت یا هفتاد تن گفته^{rlm&}؛ اند و هرگاه یکی از آنان بمیرد، خداوند، دیگری را به جای او برگزیند. (فرهنگ فارسی عمید، ج1، ص70)
7. مشک کوچک. (فرهنگ فارسی عمید، ج2، ص1053، واژه «رکوه»).
8. آرد نرم. (فرهنگ فارسی عمید، ج2، ص1252، واژه «سویق»).
9. صفة الصفوة، ج1، ص399. با استفاده از ترجمه: شیخ فضل الله^{rlm&}؛ روزبهان خنجی اصفهانی از کتاب وسیلة الخادم الی المخدم، شرح صلوات چهارده معصوم (علیهم السلام)، ص195.
10. الصیلة بین التصوّف و التّشیع العناصر الشیعیة فی التصوّف، ج1، ص232.
11. طرائق الحقائق، ج2، ص184.
12. بشر بن حارث بن عبدالرحمان بن عطا بن هلال، مکتبی به ابونصر و معروف به حافی پابرهنه و اهل بغداد بود. در سال 150 ق زاده شد و در 226 ق درگذشت. وی از صالحان بزرگ و معتمد در رجال و حدیث بود. از او در زهد و پارسایی اخباری نقل شده است. مأمون درباره وی گفته است: «در ناحیه بغداد کسی نمانده است که آدم از او حیا کند جز این شیخ». (لغت^{rlm&}؛ نامه دهخدا، ج11، ص102، واژه «بشر»).
13. تاریخ بغداد، ج13، ص29، ش 6987.
14. همان، ص28.
15. نقل از کتاب «الامام جعفر الصادق (علیه السلام)، ص372.
16. تاریخ بغداد، ج13، ص32؛ سیر اعلام النبلاء، ج6، ص18.
17. منهاج السنّة، ج2، ص124؛ العبر فی خبر من غیر، ج1، ص221.
18. احسن القصص، ج4، ص286.
19. تاریخ بغداد، ج13، ص31؛ تهذیب الکمال، ج29، ص43؛ سیر اعلام النبلاء، ج6، ص271.
20. صفة الصفوة، ج1، ص399.
21. مطالب السؤول، ص83.
22. الصواعق المحرقة، ص203.
23. الکواکب الدّریّة، ج1، ص172.
24. أسعافُ الرّاعبین، ص247.
25. میراة الجنان، ج1، ص394.
26. العبر فی خبر من غیر، ج1، ص221.
27. تاریخ ابن خلدون، ج4، ص115.
28. صفة الصفوة، ج1، ص399.
29. تاریخ بغداد، ج13، ص32؛ نور الأبصار، ص149.
30. محاضرات الأدباء، ج4، ص634.
31. تاریخ بغداد، ج13، ص32.
32. الأنحاف، ص297؛ وسائل الشیعة، ج16، ص94؛ مستدرک الوسائل، ج12، ص148؛ اقتضاء العلم العمل، ص112.
33. سیانک الذهب، ص334.
34. اعیان الشیعة، ج2، ص7.
35. سیره چهارده معصوم (علیهم السلام)، ص651.
36. سیره چهارده معصوم (علیهم السلام)، ص659.
37. سیره^{rlm&}؛ چهارده معصوم (علیهم السلام)، ص640.

38. سیره چهارده معصوم (علیهم السلام)، ص 661.
39. منته الامال، ج 2، ص 335.
40. بحار الأنوار، ج 48، ص 172.
41. سیره چهارده معصوم (علیهم السلام)، ص 641.
42. بحار الانوار، ج 48، ص 104.
43. اصول کافی، ج 2، ص 98.
44. بحار الانوار، ج 48، ص 119.
45. مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 318.
46. همان.
47. همان، ص 101.
48. همان، ص 107.
49. فروع کافی، ج 3، ص 279.

منبع: دریای حلم (رهیافتی بر شخصیت شناسی، سیره شناسی و اندیشه شناسی امام موسی کاظم علیه السلام)، تهیه
&lrnکننده و ناشر: اداره کل پژوهش های اسلامی رسانه صدا و سیما، 1398ش.

تهیه و تنظیم: تحریریه راسخون